



۲۰۲۱/۰۹/۰۳



اسحاق نگارگر

نمیدانم که خواب دیدن هم جرم است یا نه؟

در بستر شفاخانه افتاده ام؛ خواب نمی آید. از یک پهلو به پهلو دیگر می افتم. درد هم ندارم اما نگران حالت خود استم. به من گفته اند که قلبم به پیس میکر ضرورت دارد. من در باره پیس میکر هیچ معلومات قبلی ندارم. فکر می کنم باز یک عملیات دیگر پیش رو دارم در حالی که نسبت به گذشته به مراتب ناتوان تر شده ام. به هیچ کس هیچ وصیتی نکرده ام که پس از مرگم چه کار کنند و در کجا به خاکم بسپارند. نمی خواهم مرا در افغانستان به خاک بسپارند زیرا که انسان در آن بسیار بی ارزش شده است و هر که را دل شان خواست می کشند و تشویشی هم از بازخواست ندارند. به هر صورت غرق همین تشویش ها استم که خواب به سراغم می آید و مرا در قلمرو خود می برد.

خواب می بینم که پیرانه سر مرا به جرم مخالفت با امارت اسلامی زندانی کرده اند و در همان اتاق که در کوته قلفی تشناب ها واقع بود و در روزگار ببرک کارمل زندانی بودم باز مرا افکنده اند. مرا برای تحقیق می برند. سه ملا با ریش های دراز نشسته اند و یکی مثل اینکه عادت به مرگش خلال ریش باشد بدون وقفه ریش خود را خلال می کند مثل این که همین کار هم بخشی از وظیفه اش باشد. سرباز مراقب من مرا تا اتاق تحقیق همراهی می کند ولی به او می گویند در بیرون منتظر باشد. یک ملا که ریش خود را منظم قیچی نموده و یک نیم دایره زیبا از آن ساخته است. به من می گوید:

«تو مسلمان استی؟» من میگویم: «موضوع دین من به جناب عالی چه ارتباط دارد و جناب عالی به کدام حق این پرسش را از من میکنند.»

وی با اندکی قهر از من می پرسد:

«چرا دُرست جواب نمیدهی؟» و من می گویم گفته اند که: استر زهابک و ذهبک و مذهبک. (راحت؛ طلایت و مذهبیت را پنهان نگاه دار) او باز می گوید: «عربی خو خوب می فهمی ولی مسلمان نیستی.» می گویم تو از کجا میدانی؟ و او میگوید «اگر مسلمان استی دعای قنوت را بخوان.» من میگویم «بیاد ندارم.» و شما خود بفرمایید که مرا اینجا به خاطر امتحان علوم دینی زندانی کرده اید یا من مرتکب کدام جرم شده ام. هر پرسش که مربوط به موضوع نباشد من در آن باره چیزی نمی گویم.

میگوید: تو مخالف طالبان استی می گویم بلی استم ولی من با طالبان شناسایی شخصی ندارم. شما آمده اید حکومت می کنید اما خوب حکومت نمی کنید و من همین را می گویم که شما خوب حکومت نمی کنید و اگر شما در همین زمینه از من بپرسید من برای تان صدها مثال می دهم و یک مثال این است که شما آمده اید بر همان مردم حکومت

می کنید که برخی از همان مردم را با بم گذاری های انتحاری گشته اید. شما باید به عنوان قاتل محاکمه شوید و آنکه نه یک؛ نه دو بلکه صدها بی گناه را بدون کدام دستاویز قانونی و شرعی کشته باشد صلاحیت حکومت بر مردم را از دست می دهد.

مستطقی ها آن محافظ را صدا می کنند و برایش می گویند که مرا به زندان پل چرخ می برد. مرا می برند اما آن موتر قدیمی که زندانیان آنرا داش می خواندند نبود بلکه یک موتر عادی بود و من میان دو سرباز نشسته بودم و بیرون را تماشا می کردم.

زنان روشنفکر را می دیدم که چادری های کهنه بر سر دارند. و دره به دستان هر جا که زن بیچادری را می بینند به حکم وزارت امر بالمعروف دره می زنند و من زیر لب با خود می گویم در این مملکت همیشه به جای بد بدتر می نشیند و بدبختانه حکومت دره و قمچین به پایان نمی رسد.

حتی اربابان دیموکرات نیز ما را لایق یک حکومت خوب نمی دانند. آنان هم حکومتی می خواهند که نگهبان منفعت آنان باشد. اگر ارباب می تواند عربستان سعودی را حمایت کند چرا طالبان را نتواند. در همین وقت نرس مرا بیدار کرد و گفت باید فشار خونت را ببینم. فشارم را دید و رفت و من با خود گفتم: حالا خواب دیدن هم جرم است یا نه مثل اینکه خواب مرا در بلای طالبان انداخت که اگر باز افغانستان بروم مرا به جرم خواب دیدن زندانی خواهند کرد. حیف که دوستان کابل و مزار را ندیده ام و بسیار هم پُشتِ شان دق شده ام. وقتی از زندان کرونا نجات بیابم افغانستان میروم اگر چه طالبان مرا به جرم خواب دیدن زندانی کنند.

نگارگر



برای مطالب دیگر اسحاق نگارگر روی عکس کلیک کنید